

نسبت و رابطه دانش فقه و علم حقوق

در نظام حقوقی ایران*

- دکتر سیدابوالقاسم نقیعی
- عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق خصوصی مدرسه عالی شهید مطهری

چکیده

دانش فقه از شاخه‌های علوم اسلامی و علم حقوق از شعبه‌های مهم علوم انسانی است. جایگاه این دو دانش در نظام حقوقی ایران ایجاب می‌نماید که بسترهای تعامل آن دو در مطالعه‌های میان‌رشته‌ای ارائه و نسبت و رابطه ماهوی و تاریخی این دو علم مورد پژوهش قرار گیرد. در این جستار در نگاهی کلی و عمومی مهمترین زمینه‌های ارتباط و نسبت این دو دانش یعنی ماهیت، موضوع، مسائل، هدف، مبنا، قلمرو، تقسیمات مباحث و روش، به اجمال و اختصار ارائه و بر ضرورت روشن شدن تعامل این دو دانش تأکید شده است. دانش فقه با توجه به مبادی و مبانی کلامی که بدان متکی است قواعد حقوقی را به سنت، اخلاق و آداب شرعی رهنمون می‌شود. علم حقوق نیز با طرح موضوعات جدید و ارائه آگاهی‌های نو از موضوعات پیشین، امکان پویایی فقه و کارآمدی آن را فراهم می‌آورد دانش فقه با تکیه بر منطق فهم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گزاره‌های کتاب و سنت و ابزارها و روشهایی که علم اصول در اختیار فقیه قرار می‌دهد عمیق‌ترین تحلیلها را در زمینه قواعد حاکم بر مناسبات اجتماعی و اقتصادی به دست می‌دهد و علم حقوق را در بررسی و تحلیل قواعد حاکم بر مناسبات اجتماعی در زمینه روش و منطق اختصاصی تحت تأثیر قرار داده و استفاده از تعبیر منطقی و اصولی را برای حقوقدان فراهم می‌آورد. علم حقوق نیز دستاوردهای روشی خود را در حوزه قانون‌گذاری عرفی برای تبدیل مفاهیم و گزاره‌های فقهی به مفاهیم و گزاره‌های قانونی و در زمینه دادرسی دستاوردهای شکلی را در اختیار فقیه قرار می‌دهد تا در تعاملی روشمند به تکامل در گستره‌های گوناگون نایل آیند و در فرایند چنین تعاملی است که نظام حقوقی ایران به اصالت و بالندگی و کارآمدی مطلوب خود دست می‌یابد. واژگان کلیدی: حقوق، فقه، منطق حقوق، اصول فقه، موضوع، مسائل، اهداف، مباحث، مبانی، نسبت و رابطه.

طرح مسئله

دانش فقه از مهمترین و مقدم‌ترین دانشهای اسلامی است که در بستر تعلیمات اسلامی تولد، رشد و نمو یافته است. علم حقوق نیز از شاخه‌های مهم علوم انسانی است که پیدایش آن در تمدن اجتماعی از قدمت برخوردار است.^۱ نظام حقوقی ایران از برخی تجارب و نتایج پیشرفتهای دانش حقوق در کشورهایی چون فرانسه بهره گرفته و آنها را با دستاوردهای ارزشمند فقیهان پیوند زده است. تدوین کنندگان قانون مدنی، برخی مواد آن را از بعضی از قوانین حقوق اروپایی که با شرع تعارضی نداشته است اقتباس نموده‌اند؛ قانون مسئولیت مدنی، قانون بیمه

۱. اولین مجموعه مدون حقوقی، مجمع قوانین حمورابی است که در پژوهشهای باستان‌شناسان در شوش به دست آمده است. این مجمع قوانین مشتمل بر ۲۸۲ یا ۲۸۵ ماده حقوقی است که دو هزار سال قبل از میلاد به وسیله حمورابی ششمین پادشاه بابل تدوین شده است (ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۳۲۸/۱). دومین مجموعه حقوقی، مجموعه حقوقی تلمود است که بر اساس تلقیهای عالمان یهود از کتاب تورات تدوین شده است (کهن گنجینه‌ای از تلمود، ۱۳۵۰: ۱۷ به بعد). سومین مجموعه حقوقی، مجموعه و نظام حقوقی رم است که به سال ۴۵۴ قبل از میلاد تدوین گردیده است (ویل دورانت، ۱۳۴۸: ۳۵/۱۲). بسیاری از دانشمندان معتقدند که ایران باستان نیز دارای حقوق پیشرفته و نسبتاً گسترده بوده اما از آنجا که در برابر حقوق اسلام قرار گرفت نتوانست اعتبارش را حفظ کند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶: ۵۰). نظام حقوقی اسلام در قرن ششم میلادی در تاریخ تمدن حقوقی بشر ظهور یافت که اصول و قواعد و مقررات آن متخذ از کتاب و سنت است.

اجباری دارندگان وسیله نقلیه موتوری زمینی، قانون دریایی، قانون آیین دادرسی کیفری و قانون آیین دادرسی مدنی، نمونه‌هایی از قوانینی است که در شمار قواعد حقوق ایران درآمده است. پیوند قواعد حقوقی شناسایی شده در دانش حقوق، بر تنه درخت تومند فقه موجب می‌گردد که فقه با بهره‌گیری از ریشه‌ها و منابع خویش آنها را پرورش دهد تا در نظام حقوقی ایران هماهنگ و کارآمد جلوه نمایند. فقیه با مراجعه به منابعی چون «عقل مستقل»، «بنای عقلا»، «مقاصد شریعت»، «تنقیح مناط» و «اصل عدالت» می‌تواند پیوندی پایدار و جایگاهی استوار برای برخی از قواعد حقوقی در تنه درخت فقه بیابد و آنها را از آبشخورهای قواعد شرعی، سنتی و اخلاقی بهره‌مند سازد، در نتیجه اصالت نظام حقوقی ایران را در حرکت و تحول و پویایی حقوقی جامعه حفظ کند. از چنین منظری شناسایی نوع رابطه و نسبت این دو دانش نه یک تفنن که یک ضرورت تلقی می‌گردد. از طرف دیگر بسیاری از قواعد متخذ از فقه که به صورت قانون درآمده است مجمل و ناقص و چه بسا نیازمند تفسیر است. لذا مراجعه به مبانی فقهی آنها اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، حتی در اجرای عدالت، قانون‌گذار قانون اساسی قاضی را مکلف نموده است تا به منابع معتبر اسلامی مراجعه نماید. اصل ۱۶۷ قانون اساسی مقرر می‌دارد:

قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزد.

بنابراین، آگاهی از مبانی فقهی قوانین و بررسی و تحلیل آرا و انظار معتبر فقهی امری است که هیچ حقوقدان ایرانی از آن مستغنی نیست و قاضی و دادرس در مقام اجرای عدالت بدان ملزم می‌باشد؛ بدین جهت برخی از حقوقدانان در جایی که قانون حکم خاصی نداشته باشد آن را از منابع رسمی حقوق به شمار آورده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۵/۱)؛ زیرا اغلب مواد قانون مدنی، قانون مجازات اسلامی در حقیقت چهره حقوقی آرا و انظار مشهور فقیهان امامیه است. گستره‌های دیگر حقوق ایران نیز به راهنمایی اصول و قواعد مذهبی حاکم بر جامعه نیازمند است. نفوذ و اعتبار

قواعد حقوقی با ریشه‌های مذهبی و سنتی تضمین می‌گردد. پژوهشهای فقیهان، پشتوانه ارائه چهره حقوقی آن قواعد است؛ لذا بررسی رابطه ماهوی و تاریخی فقه و حقوق از ضروری‌ترین مباحث بین رشته‌ای تلقی می‌گردد که علاوه بر آثار علمی که به توسعه بنیادین هر دو دانش می‌انجامد، معیارهای مناسب را به قانون‌گذاران، قضات و کارگزاران می‌دهد تا موضوعات مستحده را به درستی بشناسند و حکم آن را ارائه دهند و به وضع قانون و اجرای عدالت و اداره امور اجتماعی بر اساس احکام و قواعد فقهی مبادرت ورزند و کارآمدی آن را در حقوق ایران اذعان نمایند. بررسی اجمالی ماهیت، موضوع، قلمرو، هدفها، منابع، مبنا، تقسیمات مباحث و منطق و روش‌شناسی این دو علم، مطالعات بین رشته‌ای را به دست می‌دهد که در بهره‌گیری متقابل فقیهان و حقوقدانان از دستاوردهای این دو دانش مؤثر می‌افتد. چنانکه در وضع قانون مدنی چنین رویکردی صورت پذیرفته است (امامی، ۱۳۶۸: ۵/۱).

۱- تعریف فقه و حقوق

واژه فقه در لغت به معنای فهمی که از عمق و دقت کافی برخوردار باشد به کار رفته است؛ راغب اصفهانی فقه را به معنای رسیدن به علم غایب به وسیله علم مشاهدات دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ۳۹۸). شهید ثانی در منیة المرید، فقه را به معنای فهم یا فهم اشیای دقیقه دانسته است (شهید ثانی، ۱۳۸۰: ۶۱۴). بنابراین واژه فقه در معانی گوناگونی استعمال شده است که مطلق فهم (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۲۳/۹)، فهم عمیق (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۵۱)، فهم اشیای دقیقه و فطانت و تیزفهمی (ابن منظور، ۱۴۱۶: ۳۰۵/۱۰ و ۳۰۶: ۳۰۶؛ زبیدی، ۱۴۰۶: ۴۰۲/۹) معانی لغوی آن به شمار می‌آیند.

واژه فقه در کتاب و سنت به معنای فهم دین به کار رفته است. بنابراین از منظر کتاب و سنت، فقه علم وسیع و عمیق به معارف و تعالیم اسلامی است، ولی این معنای عام به تدریج به «فقه الاحکام» یعنی فهم وسیع و عمیق احکام و مقررات الهی اختصاص یافت. در قرن دوم، فقه در معنای «فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات عملی اسلامی از منابع و مدارک مربوط» مصطلح گردید (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۵۳). پژوهشهای گسترده فقیهان در زمینه مقررات عملی اسلامی در ادوار تاریخ موجب گردید تا فقه به

صورت دانشی غنی و عمیق سیر تکاملی خود را بپیماید و امروزه صدها اثر متقن و باارزش فقهی از تلاش تاریخی و جمعی دانشمندان برای این علم حکایت دارد.

یکی از موارد استعمال واژه حقوق کاربرد آن به معنای علم حقوق است. علم حقوق دانشی است که قواعد حاکم بر اشخاص از این جهت که در اجتماع هستند را تحلیل می‌کند و سیر تحول آن را مورد بررسی قرار می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۴).

برخی از حقوقدانان در زمینه تعریف حقوق نوشته‌اند: «علمی که از قوانین موضوعه بحث می‌کند ولو اینکه استطراداً از قوانین حقوق طبیعی هم بحث نماید. این اصطلاح در فقه سابقه ندارد و ترجمه اصطلاحات غربی است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۲۳۰). بنابراین فقه و حقوق که قواعد و مقررات حاکم بر اشخاص را از آن جهت که در جامعه هستند مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهند دارای ویژگی مشترکند و کارکرد یکسان دارند. مع الوصف اشتراک در این ویژگی نباید ما را دچار اشتباه نماید و این دو دانش را دارای ماهیت واحدی بدانیم.

۲- مسائل فقه و حقوق

استنباط فقیه از منابع به صورت مسائل و قواعد کلی فقهی ارائه می‌گردد. مسائل فراوانی که شامل همه شئون زندگی بشر می‌شود، در فقه طرح شده است. مسائلی که در جهان امروز تحت عنوان قواعد حقوق طرح می‌شود به علاوه مسائلی که در حقوق امروز مطرح نیست مانند مسائل عبادات، مسائل فقه به شمار می‌آید. لذا مسائل فقه اعم از مسائل حقوق است. هر مسئله فقهی مشتمل بر حکم شرعی است؛ حکم شرعی عبارت از قانونی است که از ناحیه شارع جهت سامان بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی وضع شده است اعم از اینکه به فعل او و یا به خود او یا به چیز دیگر که در رابطه با وی و در قلمرو زندگی اویند تعلق گرفته باشد (صدر، ۱۹۷۸: ۶۶/۱).^۱ لذا محمولات مسائل فقهی مفاهیمی است که از احکام شرعی به لحاظ انتساب آنها به متعلقات و موضوعات خود انتزاع شده است مانند: واجب،

۱. شهید سیدمحمدباقر صدر در تعریف حکم شرعی می‌نویسد: «إنَّ الحکم الشرعی هو التشریح الصادر من الله لتنظیم حیاة الإنسان سواء كان متعلقاً بأفعاله أو بذاته أو بأشیاء أخرى داخله فی حیاته» (۱۹۷۸: ۶۶/۱).

حرام، سبب و شرط که از وجوب واجبات، حرمت محرمات، سبب اسباب و شرطیت شروط انتزاع شده است (گرجی، ۱۳۶۹: ۱۶۹/۲). بنابراین، حکم شرعی فعل یا ترک فعل الزام آور (اقتضا) یا غیر الزام آور (اباحه، استحباب، کراهت) را شامل می‌شود که اصطلاحاً از این گروه از احکام شرعی به احکام تکلیفی تعبیر می‌شود. همچنین حکم شرعی، وضع مشخص و معینی را قانون‌گذاری می‌کند که به طور مستقیم بر اعمال و رفتار انسان اثر می‌گذارد که اصطلاحاً حکم وضعی خوانده می‌شود.^۱ بنابراین مسئله فقهی مشتمل بر حکم تکلیفی یا حکم وضعی است؛ وجوب نفقه، حرمت قمار، اباحه مأكولات و مشروبات غیر مسکر، صحت و لزوم عقود، شرطیت بلوغ و عقل و مانعیت جهل و تعلیق نسبت به عقود از جمله احکام شرعی به شمار می‌آیند. مسئله حقوقی غالباً مشتمل بر قاعده کلی و الزام آور است و به منظور ایجاد نظم و استقرار عدالت بر زندگی انسان حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۳۵۴). گاهی مسئله حقوقی مشتمل بر قانون ناظر به شخص یا حالت معین است که شمول، فراگیری و کلیت ندارد.

مهمترین چهره قاعده حقوقی، قانون است. یکی از صفات اصلی قانون، امری و اجباری بودن آن است، ولی درجه الزام آنها یکسان نمی‌باشد بدین جهت قوانین به امری و تکمیلی تقسیم شده است. تفاوت قوانین امری و تکمیلی در این است که قوانین امری به طور مطلق ایجاد الزام می‌کند، ولی اجبار ناشی از قوانین تکمیلی مشروط بر این است که از پیش بر خلاف آن تراضی نشده باشد. بنابراین گاهی

۱. اصولیان در زمینه وضع و جعل احکام وضعی اتفاق نظر ندارند؛ برخی معتقدند که احکام وضعی منتزع از حکم تکلیفی هستند؛ یعنی شارع جعل مستقلی برای آن ندارد. چنانکه در آیه شریفه ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ از وجوب وضو، حکم وضعی شرطیت آن برای نماز را انتزاع می‌نماییم (انصاری، ۱۴۱۹: ۱۲۵/۳). بعضی نیز بر این باورند که احکام وضعی دارای جعل مستقل هستند یعنی زوجیت و ملکیت خود مانند حرمت و حلیت وضع و جعل مستقل دارند (خراسانی، ۱۴۲۴: ۴۵۵). بعضی دیگر احکام وضعی موضوع برای حکم تکلیفی را دارای جعل استقلالی دانسته‌اند، مانند زوجیت که موضوع برای وجوب نفقه است. لذا دارای جعل استقلالی است، ولی حکم وضعی که موضوع برای حکم تکلیفی نیستند از حکم تکلیفی انتزاع می‌گردند مانند جزئیات قرائت سوره حمد در نماز که از وجوب آن انتزاع می‌گردد (صدر، ۱۴۲۳: ۳۸/۳). بدون تردید بین بسیاری از احکام تکلیفی و احکام وضعی پیوند مستحکمی برقرار است.

مبانی قانون به اشخاص اجازه نمی‌دهد که بر خلاف آن با هم تراضی کنند. با این حال برخی از قوانین وجود دارند که علی‌رغم الزام آور بودن، درجه الزام آنها به حدی نیست که نتوانند بر خلاف آن تراضی کنند؛ الزام آنها ناظر به صورتی است که طرفین الزام قواعد حقوقی ناشی از اقتدار دولت است در حالی که الزام حکم شرعی اجتماعی ناشی از وجدان مذهبی و اقتدار دولت اسلامی است و حکم شرعی فردی تنها وجدان مذهبی می‌باشد. الزام احکام شرعی از پشتوانه کلامی خود برخوردار است. هر انسان دینداری حکم شرعی الزامی را به جهت صدور آن از ناحیه خداوند متعال که خالق و منعم اوست لازم الاتباع می‌داند. روشهای تضمین اجرای قاعده حقوقی و احکام شرعی در باب معاملات یکسان است، برخی اعمال خلاف قاعده و حکم، جرم تلقی شده و مستوجب مجازات دانسته شده است، مانند بیع ربوی. چنانکه بعضی اعمال خلاف قاعده و حکم شرعی، باطل اعلام گردیده است، مانند طلاق که در نزد دو شاهد عادل انشا نشده باشد. یا اجرای قاعده و حکم به صورت مستقیم از ناحیه حاکم و قوای عمومی پیش‌بینی شده است مانند اخراج غاصب از ملک مالک یا الزام به جبران ضرر ایرادشده که از ناحیه قاضی احراز شده است. مع الوصف در فقه، علاوه بر روشهای تضمین اجرایی یادشده، پاداش اخروی برای انجام برخی از اعمال حقوقی چون قرض و مجازات اخروی برای ترک برخی از اعمال حقوقی مانند عدم التزام به تعهدات پیش‌بینی شده است و همچنین کفارات برای برخی از اعمال که گناه و ظلم محسوب می‌شود از جمله ضمانتها به شمار می‌آید. مفاهیم کلامی چون ثواب و عقاب از نوعی تضمین اعتقادی و ایمانی برای اعمال حقوقی و عبادی حکایت دارد.

۳- موضوع علم فقه و حقوق

چنانکه در تعریف حکم شرعی آمده است، حکم شرعی به فعل فردی و اجتماعی مکلف یا به شخص مکلف یا شیء در ارتباط با او تعلق می‌گیرد که غیر مستقیم بر اعمال و رفتار وی اثر می‌گذارد، لذا افعال مکلفین یا شیء یا شخص را باید موضوع فقه تلقی نمود. چنانکه احکام تکلیفی حرمت و حلیت در ﴿حَرِّمْتُ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ﴾،

«حرمت علیکم أمهاتکم» و «أحلّت لکم بهیمة الأنعام» به افعال اکل، نکاح و... تعلق گرفته است و احکام وضعی زوجیت و حریت بر شخص و احکام وضعی ملکیت و ضمان بر اشیا تعلق گرفته است. در حالی که افعال اجتماعی اشخاص حقیقی و حقوقی و ساختار قدرت از موضوعات علم حقوق به شمار می‌آید. بدین جهت موضوع علم فقه را می‌توان اعم از موضوع حقوق دانست؛ زیرا علم حقوق افعال فردی و برخی از اعیان و اشیا خارجی را شامل نمی‌شود، مانند طهارت و نجاست اعیان که در حقوق از آنها بحث نمی‌شود. در دانش فقه چنانکه موضوع حکم شرعی خاص و معین باشد مسئله فقهی خوانده می‌شود ولی اگر موضوع حکم شرعی عام و کلی و منطبق بر موارد متعدد باشد به نحوی که حکم همه آن موارد در قضیه یکجا بیان شود قاعده فقهی گفته می‌شود. یکی از زمینه‌های تعامل فقه و حقوق ماده اجتماع و اشتراک در موضوع است. موضوعات جدید در حقوق از موضوعات مستحدثه فقه نیز به شمار می‌آیند که فقیه با مراجعه به منابع و پژوهش روشمند در ادله، حکم آن را استنباط می‌کند. حقوق در شناخت موضوع نیز به فقیه یاری می‌دهد تا به درستی موضوعات را بشناسد و حکم متناسب با آن را در منابع و ادله دریابد.

۴- قلمرو فقه و حقوق

حقوق دانشی است که به تحلیل قواعد حاکم بر افعال اجتماعی و اقتصادی اشخاص می‌پردازد، لذا قلمرو آن تنها قواعد حاکم بر مناسبات اجتماعی و اقتصادی است، در حالی که مباحث فقهی اختصاص به مناسبات اجتماعی و اقتصادی ندارد، بلکه افعال عبادی را نیز شامل می‌شود؛ لذا قلمرو فقه بسیار گسترده‌تر از مسائل حقوق است. مسائل اجتماعی و اقتصادی از آغاز پیدایش فقه در این دانش مطرح شده است، ولی طرح مسائل حکومت از فراز و نشیب برخوردار بوده است، چنانکه مقاطعی از تاریخ مانند مقطع حکومت خلفای عباسی در فقه عامه و دوره حکومت صفویه و مقطع حاکمیت جمهوری اسلامی از طرح گسترده مسائل حکومتی در فقه حکایت دارد. لذا اشتراک برخی گستره‌های علم فقه با دانش حقوق از بسترهای مهم تعامل این دو دانش به شمار می‌آید.

۵- مبنای حقوق و فقه

مبنای حقوق، اصل یا قاعده‌ای کلی است که نظام حقوقی بر آن مبتنی باشد و قواعد و مقررات حقوقی بر اساس آن وضع گردد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶: ۱۶۹). لذا مشروعیت نظام حقوقی و قواعد حقوقی از آن نشئت می‌گیرد (همان: ۱۷۳). برخی از حقوقدانان مبنای حقوق را نیرو و جاذبه پنهانی دانسته‌اند که ما را به اجرای قاعده حقوق وادار می‌سازد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۹/۱).

حقوقدانان در زمینه مبنای اصلی حقوق اتفاق نظر ندارند. برخی مبنای اصلی حقوق را عدالت می‌دانند. یعنی قاعده‌ای قابل احترام است که علاوه بر آسایش و نظم عمومی حافظ عدالت باشد. لذا قانون‌گذار باید تلاش کند که عدالت را بیابد و از آن پیروی کند در مقابل، بعضی دیگر مبنای حقوق را قدرت دولت می‌دانند؛ یعنی اصول حقوقی به جهت اتکا به اراده دولت همیشه محترمند اعم از اینکه هدف آن حفظ نظم باشد یا اجرای اصل عدالت؛ این دسته از حقوقدانان تلقی یکسانی در این زمینه ندارند. برخی ملت را سازنده قواعد حقوقی می‌دانند؛ یعنی نسلهای پیاپی یک ملت، سنن و آدابی دارند که موجد قاعده حقوقی است و ما را ملزم به پایبندی به آن می‌کند بعضی دیگر معتقدند مبنای حقوق، اراده عمومی و وقایع اجتماعی است یعنی باید به وجدان اجتماعی مراجعه کرده و آنچه را وجدان عمومی الزام آور می‌داند به آن ملتزم بود. با ملاحظه وقایع اجتماع می‌توان به وجدان عمومی دست یافت. برخی دیگر حقوق را ناشی از قدرت دولت می‌دانند؛ یعنی حقوق مجموع قواعدی است که از طرف دولت وضع و اجرای آن تضمین می‌شود. به هر حال نمی‌توان نظریات مذکور را به نحو مطلق پذیرفت؛ زیرا اراده دولت مبنای مستقیم دولت است، ولی عناصری چون آداب و رسوم اجتماعی، وضع جغرافیایی و اقتصادی، تعلیمات مذهبی و افکار سیاسی و اجتماعی، سازنده قواعد حقوقی به شمار می‌آید (همان: ۴۱۹-۴۲۹).

بدون تردید عدالت مهمترین مبنای فقه معاملات به شمار می‌آید چنانکه شخصی از امام علی علیه السلام پرسید آیا جود برتر است یا عدالت؟ امام علیه السلام فرمود: «العدل یضع

الأمر مواضعها و الجود یخرجها من جهتها» (مجلسی، ۱۳۸۶: ۳۵۰/۷۵)؛ یعنی عدل امور را در مواضع خود قرار می‌دهد و جود امور را از جهت آن خارج می‌کند. بنابراین، مبنای مناسبات و ساماندهی امور، عدالت است. بدین جهت در آموزه‌های دینی از آن به «العدل سائس عام...» (همان) تعبیر شده است؛ یعنی عدالت پایه و مبنای زندگی عمومی و اساس مقررات است. به تعبیر دیگر مبنای حقوق اجتماعی اسلام عدالت است و عدالت از دیدگاه حقوق‌دانان اسلامی به معنای «إعطاء كل ذي حق حقه» می‌باشد؛ یعنی مبنای عدالت حق است و ابهام در عدالت ناشی از منشأ پیدایش حق و مقدار آن می‌باشد. منشأ پیدایش حق رابطه فاعلی و غایی است که بین متعلق حق و صاحب حق وجود دارد. در حقوق اسلامی عقل مستقل یکی از منابع دسترسی به عدالت است. در غیر مستقلات عقلیه نیز با دستیابی به علل احکام و تنقیح مناط (علل مستنبط) و شناسایی مقاصد شریعت می‌توان به عدالت و منشأ پیدایش حق دست یافت.

در زمینه مبنای فقه در فقه عبادات، حق طاعت الهی را باید مبنای فقه دانست؛ حق طاعت خداوند متعال به دلیل مولویت ذاتی است که بر تمامی انسانها به خاطر آفریدن آنها داراست. عقل عملی ما را به شکر منعمی فرا می‌خواند که آفریدگار ماست. مهمترین مشخصه رابطه انسان با خداوند حق طاعت است. از آنجا که هر حقی با تکلیفی ملازمه دارد، تکالیف عبادی را باید مهمترین تکالیف ملازم با حق الطاعه به شمار آورد. در فقه معاملات نیز شناسایی قواعد و اصولی چون عدالت در مناسبات اجتماعی و اقتصادی و امضای مناسبات رایج در میان مردم و تنفیذ آن بیانگر به رسمیت شناخت مبنای عدالت در فقه معاملات است. حکم عقل مستقل به بایستگی عدالت و شناسایی ملازمه حکم عقل با شرع، ما را به پذیرش مبنای عدالت در فقه معاملات رهنمون می‌شود. علاوه بر آن الزام به پایبندی به تعهدات در معاملات از منظر حق الطاعه نیز قابل توجیه می‌باشد؛ یعنی چون خداوند آن قواعد را تنفیذ نموده است التزام به مفاد آن، طاعت تلقی می‌گردد. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که مبنای فقه بر مبادی کلام اسلامی مبتنی است که به صورت اصول موضوعه پشتوانه فقه به شمار می‌آید.

۶- هدف حقوق و فقه

هدف حقوق عبارت از اصل یا اصولی است که نظام حقوقی و مبانی آن مقدمه‌ای برای حصول آنهاست. بنابراین، هدف حقوق همیشه از مبنای آن اهمیت بیشتری دارد و به تعبیر فلسفی، علت غایی قواعد و مقررات حقوقی به شمار می‌آید و اصولاً شناختن مبانی حقوق جز با تشخیص آن امکان ندارد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶: ۱۷۰). هدف قواعد حقوقی تأمین آسایش و نظم عمومی و اجرای عدالت است. در زمینه هدف فقه با عنایت به اصالت فرد و جامعه در جهان‌بینی اسلام باید نظم اجتماعی را هدف مقدّمی برای عدالت اجتماعی دانست که زمینه‌ساز تکامل معنوی، قرب به خداوند و تحصیل خشنودی است. در فقه معاملات ایجاد نظم اجتماعی، عدالت اجتماعی مقدمه برای تکامل معنوی انسان است، ولی در فقه عبادات، هدف قرب به خداوند متعال از طریق انجام اعمال عبادی اعم از مالی و بدنی است؛ زیرا هیچ عبادتی بدون قصد قربت محقق نمی‌شود. بنابراین، فقه و حقوق در زمینه نظم و عدالت اجتماعی اشتراک در هدف دارند.

۷- منابع حقوق و فقه

قواعد حقوق ناشی از مقام و قدرتی است که از حق وضع آن قواعد و تحمیل الزام آن برخوردار است؛ این مقام است که منبع حقوق خوانده می‌شود. در حقوق عرفی تنها مقام و قدرتی که حق وضع قواعد و تحمیل آن را بر مردم دارد خود مردمند؛ لذا منبع اصلی تمام قواعد حقوقی اراده مردم است. عرف، قانون، رویه قضایی و نظریات حقوقی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از اراده مردم حکایت دارند؛ لذا می‌توان آنها را منابع حقوق به شمار آورد. در دانش فقه مقام و قدرت وضع احکام و مقررات، ذات مقدس الهی است «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف/ ۶۷؛ انعام/ ۵۷)، لذا هر آنچه که از اراده الهی حکایت دارد می‌تواند منبع تلقی گردد؛ چنانکه قرآن کریم و سنت پیامبر از اراده الهی حکایت دارد «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم/ ۳ و ۴). کتاب و سنت نبی اکرم ﷺ منابع مورد اتفاق همه مسلمانان به شمار

می‌آیند و سنت ائمه علیهم‌السلام و اجماع فقیهان به نحوی که کاشف از قول معصوم علیه‌السلام باشد از منابع به شمار می‌آید؛ زیرا قول معصوم علیه‌السلام از اراده و حکم الهی، تفسیر ارائه می‌دهد؛ لذا مشهور فقهای امامیه اجماع یعنی اتفاق عالمان قریب به عصر معصوم را از منابع فقه به شمار آورده‌اند اگرچه برخی از فقیهان در اعتبار آن به عنوان منبع تردید نموده و آن را مورد نقد قرار داده‌اند. عقل نیز به اعتبار ملازمه حکم آن با حکم شرع و در نتیجه کاشفیت از حکم و اراده الهی، منبع به شمار می‌آید. اراده تشریعی و احکام شرعی از پشتوانه فطری برخوردار می‌باشد، لذا انسانهایی که از آفرینش و سلامت فطری و اعتدال برخوردارند عملاً بر بسیاری از احکام پایبندند. بنای عملی همه انسانها خود یکی از چهره‌های ظهور اراده الهی است بنابراین، بنای عقلا و عرف عام انسانی منابع مشترک حقوق و فقه به شمار می‌آید؛ زیرا از اراده الهی و مردم حکایت می‌نماید. رویکرد امضا نسبت به قواعد حاکم بر مناسبات انسانها در تعالیم عملی اسلام که محصول آن احکام امضایی در مقابل احکام تأسیسی است، دلیل اشتراک در منابع عرف عام و بنای عقلاست.

۸- تقسیمات مباحث حقوق و فقه

حقوق به اعتبارات گوناگون تقسیمات متفاوتی یافته است. قواعد حقوق به اعتبار معیارهای ماهوی چون امری بودن و هدف حقوق، یعنی حمایت از منافع جامعه یا تضمین منافع اشخاص و همچنین معیار شخصی و سازمانی یعنی قواعد حاکم بر تشکیلات دولت و روابط سازمانهای وابسته آن با مردم تا جایی که این سازمانها در مقام اعمال حق حاکمیت و اجرای اقتدار عمومی هستند به عمومی و خصوصی تقسیم شده است. حقوق مدنی، حقوق تجارت، حقوق دریایی از شعبه‌های حقوق خصوصی و حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالیه، حقوق جزا، حقوق کار، آیین دادرسی از شعبه‌های حقوق عمومی به شمار می‌آید. همچنین حقوق به اعتبار قلمرو و نفوذ قواعد حقوقی که آیا اختصاص به کشور داشته یا در سطح بین‌المللی نسبت به دولتها و اشخاص حقیقی معتبر باشد به حقوق داخلی و بین‌المللی تقسیم شده است. تقسیمات مذکور مهمترین تقسیمات علم حقوق به شمار می‌آید.

تقسیم مباحث فقهی و دسته‌بندی آنها برای انتظام بخشیدن منطقی به فقه، همواره مورد توجه فقیهان بوده است. ابوالصلاح حلبی تکلیف شرعی را به سه قسم عبادات، محرّمات و احکام تقسیم نموده است. او در مبحث عبادات علاوه بر نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، اعمال دیگر یعنی نذر، عهد و وصایا را داخل نموده و دیگر ابحاث فقه را در مبحث احکام جای داده است (به نقل از: زمین در فقه اسلامی: ۳۰).
 سلار دیلمی فقه را دارای دو بخش عبادات و معاملات دانسته و معاملات را به عقود و احکام تقسیم نموده و احکام را مشتمل بر احکام جزایی و سایر احکام می‌داند (۱۴۱۴: ۲۸). محقق حلی در کتاب شرایع، مباحث فقهی را در چهار مبحث عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم نموده است (۱۴۰۳: ۱۹/۱؛ ۵۳۰/۲). شهید اول در کتاب قواعد در تبیین این تقسیم‌بندی معتقد است که مباحث فقه یا مربوط به بعد معنوی و اخروی یا مربوط به بعد زندگی دنیوی و برای تنظیم آن است: بخش اول عبادات و بخش دوم معاملات نامیده می‌شود. بخش دوم مشتمل بر دو قسم است، یعنی یا مربوط به تعهدات افراد است یا احکامی است که مربوط به تعهدات آدمیان نیست این قسم را احکام می‌خوانند و شامل مباحث قضایی، جزایی، ارث و مانند آنهاست. تعهدات نیز بر دو نوع است برخی از آنها طرفینی است و بعضی دیگر قائم به شخص متعهد است. قسم اول عقود و قسم دوم ایقاعات تلقی می‌گردد (شهید اول، ۱۳۵۹: ۴-۶). شیخ بهایی در کتاب الجبل المتین احادیث صحیح، حسن و موثق را جمع نموده از تقسیم‌بندی محقق حلی در فقه تبعیت نموده است، لذا پلان خود را -جمع آوری و تجزیه و تحلیل احادیث- در چهار بخش (۱- فی العبادات ۲- فی العقود ۳- فی الإیقاعات ۴- فی الأحکام) ارائه نموده است. نگرش متفاوت فقیهان در ملاک تقدم و تأخر ابواب فقه و تداخل برخی از ابواب در ابواب دیگر موجب اختلاف تعداد ابواب و ترتیب تنظیم آنها شده است، چنانکه شیخ طوسی در کتاب النهایه مباحث فقه را در بیست و دو باب و در المبسوط فی فقه الامامیه آنها را در ۷۱ باب تدوین نموده است و محقق حلی در شرائع الاسلام مباحث فقه را در ۵۲ باب، علامه حلی در قواعد الاحکام سی و یک باب، و در تبصرة المتعلمین ۱۸۰ باب و شهید اول در اللعة الدمشقیه ۵۲ باب و در دروس، ۴۸ باب ساماندهی نموده‌اند. لذا در

تقسیمات مباحث بین مباحث حقوقی یا مباحث فقهی در این دو علم تفاوت‌های آشکاری وجود دارد به نحوی که حقوقدانان برای دستیابی به مبانی فقهی یک قاعده حقوقی به ابواب گوناگون فقه باید مراجعه نمایند. مع الوصف برخی از نویسندگان فقهی معاصر بعضی از مباحث فقهی را با عناوین شناخته شده در حقوق ارائه نموده‌اند.

۹- منطق حقوق و فقه

حقوق مانند دیگر علوم دارای منطق و روش خاص خود است. تلقی متفاوت حقوقدانان از هدف، مبنا و ماهیت حقوق، موجب تفاوت آرای آنها در زمینه منطق و روش‌شناسی حقوق شده است؛ برخی که برای اراده دولت و قانون‌گذار اهمیت فراوانی قائلند همه راه حلها را در پرتو دریافت نظر واقعی قانون‌گذاری می‌دانند، لذا باید به متن قانون و روح آن با اصول و قواعد ادبی و منطقی دست یافت. بعضی دیگر معتقدند قواعد حقوق را باید به شیوه استقرا و به تجربه دریافت و مبانی آن همواره در حال تغییر و دگرگونی است. به زعم این دسته از حقوقدانان منطق حقوق مانند روش علوم تجربی است، لذا قواعد حقوقی بر اساس رابطه علی و معلولی حاکم بر روابط اجتماعی با استفاده از آمار و احتمال، شناسایی می‌شوند. برخی دیگر با اختیار روش میانه معتقدند در فرضی که قانونی وجود دارد روش استنتاجی و قیاسی را باید ملاک قرار داد، ولی در فرضی که قانون در دسترس نیست تحقیق علمی آزاد را پیشنهاد می‌کنند. در این فرض نیز، برای علمی کردن شیوه تفکر دادرسی، در مرحله نخست باید به قیاس یا تمثیل منطقی روی آورد و آخرین راه حل جستجو و تنظیم و تعیین نقش مبادی تاریخی و غایی یا آرمانی و طبیعی و عقلی برای دادرسی است تا روش او در یافتن قاعده حاکم، علمی باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۶/۳ و ۱۷) و به هر حال برای کشف قواعد حقوقی و تفسیر و اجرای آنها روشهای متناسب باید ارائه گردد.

چنانکه در مباحث پیشین گفته شد فقه به معنای فهم دقیق و استنباط عمیق مقررات عملی اسلامی از منابع و مدارک مربوط می‌باشد، لذا فهم دقیق و استنباط

عمیق امری روشمند است. علم اصول فقه در حقیقت علم دستور استنباط است که روش صحیح استنباط از منابع فقه را به ما می‌آموزد، از این رو علم اصول فقه، مانند علم منطق یک علم دستوری است و به فن نزدیکتر است تا «علم»؛ یعنی در این علم درباره یک سلسله بایدها سخن می‌رود نه درباره سلسله است‌ها (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۵۳) به تعبیر دیگر علم اصول فقه دانشی است که در آن از قواعدی بحث می‌شود که به کارگیری آن از ناحیه فقیه، استنباط احکام شرعی را از منابع و دلیلهای آن مانند قرآن و احادیث ممکن می‌سازد. بنابراین باید آن را علم دستور استنباط احکام، یعنی چگونگی دستیابی به معانی و مقاصد شارع از ظواهر الفاظ کتاب و سنت به شمار آورد. روش آن باید مشتمل بر مباحث عرفی و عقلایی باشد علاوه بر آن، قواعد عقلی نیز از جمله قواعدی هستند که فقیه با کشف ملازمه بین آن و شرع به حکم شرعی دست می‌یابد و در صورت وجود تعارض بین ادله‌ای که در کشف حکم شرعی مورد رجوع فقیه قرار می‌گیرد، او بر اساس قواعد حل تعارض که از نقل به دست آمده است مانند ترجیح موافق کتاب یا مخالف عامه یا مطابق با مشهور و مانند آن به حل تعارض مبادرت می‌نماید و در صورت فقدان ادله اجتهادی، فقیه با مراجعه به اصول عملی و وظیفه خود و دیگر مکلفان را ارائه می‌دهد.

بنابراین، فقه مشتمل بر روشهای تنوع دستیابی به حکم الهی است که در کتاب و سنت منعکس است. برخی از عالمان دلیلهای مسائل فقهی را سه قسم لفظی، برهانی و استقرایی دانسته‌اند (صدر، ۱۳۹۵: ۱۱۰) پس فقیه از دلیلهای زبان‌شناختی (لفظی)، قیاس و استقرا برای وصول به حکم شرعی بهره می‌جوید. حقوقدانان نیز برای دریافت اراده قانون‌گذار و شناخت مبانی قوانین و قواعد حقوقی نیازمند به دلیلهای زبان‌شناختی، تعبيرات منطقی و اصولی است. قیاس اولویت، قیاس منصوص العله و مستنبط العله و مفهوم مخالف و مانند آن در فرض وجود نص یا ظاهر در ادله اجتهادی و متن قانونی و اصول عملی مانند برائت، استصحاب، احتیاط و تخیر. از جمله مفاهیم و تعبيراتی هستند که بیانگر گستره‌های اشتراک در روش‌شناسی در دو علم فقه و حقوق به شمار می‌آیند همانگونه که حقوقدان از مفهوم مخالف ماده ۶۹۱ ق.م. مبنی بر «ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است باطل است» صحت

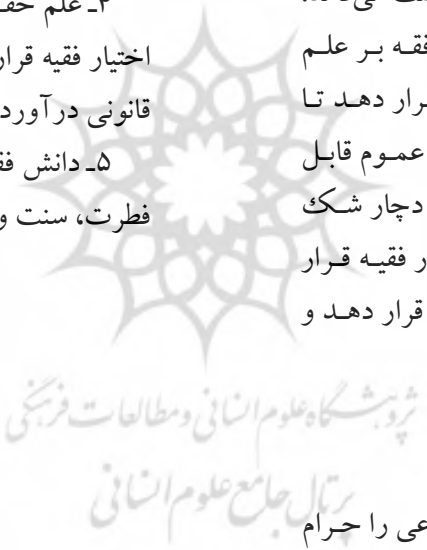
ضمان دینی که سبب آن ایجاد شده است را به دست می‌آورد؛ فقیه نیز از مفهوم مخالف «الماء إذا بلغ كراً لا ينجسه شيء» نجاست آب قلیل را در فرض ملاقات با شیء نجس استنباط می‌کند یا همانگونه که در فقه در فرض شك در طهارت و نجاست شیء در صورتی که دارای حالت سابقه نجاست باشد استصحاب بقای نجاست می‌شود در حقوق نیز این اصل مورد استناد قرار می‌گیرد، چنانکه در ماده ۳۵۷ ق.آ.د.م. آمده است: «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد اصل بقای آن است مگر خلافش ثابت شود» بدون تردید حیطه روش‌شناسی دو علم فقه و حقوق را باید از مهمترین حیطه‌های تعامل این دو دانش به شمار آورد پیشرفتهای شگفت‌انگیز در اصول فقه به ویژه بعد از ابتکارات پژوهشهای عمیق شیخ انصاری بهترین ابزار و روشها را برای فهم عمیق قواعد حقوقی به حقوقدان به دست می‌دهد. لذا ارائه روشهای نو و پیشرفته یکی از مهمترین بسترهای تأثیرگذاری فقه بر علم حقوق است. حقوق نیز می‌تواند روش قانون‌گذاری را در اختیار فقیه قرار دهد تا گزاره‌های فقهی را به زبان و ادبیات حقوقی درآورد به نحوی که برای عموم قابل فهم باشد و چنان گویا و صریح باشد که قاضی و دادرس در اجرای آن دچار شك و تردید نگردد. همچنین حقوق، قواعد شکلی دادرسی را در اختیار فقیه قرار می‌دهد تا اصالت و اعتبار آنها را در مبانی دادرسی در فقه مورد بررسی قرار دهد و نظام دادرسی را در فقه مورد شناسایی جامع قرار دهد.

۱۰- جهت‌بخشی فقه به حقوق

فقه با اشتغال بر احکام تکلیفی الزامی برخی از افعال و مناسبات اجتماعی را حرام می‌داند، لذا به قواعد حقوقی جهت می‌بخشد به عنوان مثال مناسبات اقتصادی ربوی در بیع و قرض چون در فقه حرام دانسته شده است هر قاعده حقوقی مغایر آن را ملغی اعلام می‌نماید «أحلّ الله البيع و حرّم الربا» یا مناسبات جنسی بدون پشتوانه شرعی را حرام می‌داند، لذا هرگونه قرارداد در این زمینه را فاقد اعتبار تلقی می‌کند یا تولید مشروبات الکلی برای نوشیدن آن را حرام می‌داند هرگونه قرارداد در این زمینه را غیر معتبر به شمار می‌آورد بنابراین فقه بر قواعد حقوقی جهت می‌بخشد.

نتیجه‌گیری

- ۱- نظام حقوقی ایران که از دو دانش فقه و حقوق عرفی استفاده می‌نماید از چنان ظرفیتی بهره‌مند است که می‌تواند قواعد حقوقی را مبتنی بر سنت و اخلاق و متناسب با مقتضیات اجتماعی و اقتصادی و پیشرفتهای مدنی و حقوقی شناسایی کند.
- ۲- اشتراک فقه و حقوق در برخی مسائل و موضوعات و وحدت در قلمرو مربوط به مناسبات اجتماعی و اقتصادی و اهدافی چون آسایش، نظم و عدالت اجتماعی، امکان تعامل بین این دو دانش را در نظام حقوقی ایران میسر نموده است.
- ۳- دانش فقه به حقوقدان امکان تحلیل عمیق قواعد حقوقی را متناسب با سنتها و اخلاق و آداب شرعی می‌دهد.
- ۴- علم حقوق دستاوردهای روش‌شناسی در زمینه قانون‌گذاری عرفی را در اختیار فقیه قرار می‌دهد تا مفاهیم و گزاره‌های فقهی را به مفاهیم و گزاره‌های قانونی درآورد.
- ۵- دانش فقه با توجه به مبادی و مبانی کلامی، قواعد حقوقی را متناسب با فطرت، سنت و اخلاق و آداب شرعی جهت می‌بخشد.



کتاب‌شناسی

۱. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق.
۲. امامی، حسن، حقوق مدنی، چاپ هفتم، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۶۸ ش.
۳. انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۴. جعفری لنگرودی، جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۰ ش.
۵. خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، چاپ هشتم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
۶. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، سمت، ۱۳۸۶ ش.
۷. راغب اصفهانی، معجم المفردات فی غرائب القرآن، مرتضوی، ۱۳۷۶ ش.
۸. زبیدی، محمد بن مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، منشورات دار مکتبة الحیة، ۱۴۰۶ ق.
۹. سلار، المراسم العلویة فی الاحکام النبویة، قم، المجمع العلمی لاهل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. شهید اول، القواعد و الفوائد، تحقیق سید عبدالهادی حکیم، نجف، منشورات جعبة المتمدی النشر، ۱۳۵۹ ق.
۱۱. شهید ثانی، منیة المرید فی آداب المفید و المستفید (آداب تعلیم و تعلّم در اسلام)، ترجمه دکتر سید محمدباقر حجتی، چاپ بیست و هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. صدر، سید محمدباقر، المعالم الجدیدة للاصول، چاپ دوم، مکتبة النجاح، ۱۳۹۵ ق. / ۱۹۷۵ م.
۱۳. همو، دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، بیروت، دار الكتاب اللبنانی - دار الكتاب المصری، ۱۹۷۸ م.
۱۴. همو، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، تحقیق و تعلیق علی اکبر حائری، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۱۵. کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد، ضمان قهری، مسئولیت مدنی، غضب و استیفا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
۱۶. همو، فلسفه حقوق، چاپ چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵ ش.
۱۷. همو، کلیات حقوق (نظریه عمومی)، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴ ش.
۱۸. همو، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. کهن گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۰ ش.
۲۰. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، المکتبة الاسلامیة، ۱۳۸۶ ق.
۲۲. محقق حلی، شرائع الاسلام، استقلال، ۱۴۰۳ ق.
۲۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۲۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
۲۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، اقبال / فرانکلین، ۱۳۴۸.

